

خدا و مکاشفه‌ی او
درس ۹: شناخت خدا
دکتر آر. سی. اسپرول

وقتی خدمات لیگونیر سال‌ها پیش شروع شد، یک مردی که مشاور امور تجاری و خدمات مسیحی گوناگون بود، به دیدارمون اومد. و او به ما کمک می‌کرد که هدفمون رو تعریف کنیم و به من گفت: "آر. سی، مهمترین چیزی که این خدمت برای انجام اون طراحی شده، چیه؟" و من گفتم: "این راحتیه"، و او گفت: "چی؟" گفتم: "کمک به مردم که بفهمند خدا کیه"، و به سرعت اضافه کردم: "نه اینکه خدا هست"، چون همونطور که قبلاً در درس‌هامون درباره‌ی مکاشفه‌ی عام دیدیم، خدا به سادگی وجودش رو به هر موجودی در این سیاره آشکار کرده و همه، خواه این رو تصدیق کنند یا نکنند، می‌دونند که خدا وجود داره.

اما ما باید به طور عمیق‌تر درک کنیم که او کیست، شخصیت او چیه، ذاتش چیه، چون هیچ چیز دیگه‌ای در الهیات به اندازه‌ی درکمون از خدا، به طور جامع چیزهای دیگه رو تعریف نمی‌کنه. در واقع، من خیلی جلوتر رفته و میگم وقتی ما شخصیت خدا رو درک می‌کنیم، همه‌ی آموزه‌های دیگه در تفکرمون رو هم درک خواهیم کرد. اونها اینقدر با هم ارتباط نزدیک دارند.

حالا در تاریخ الهیات نظام مند دانشگاهی، معمولاً اولین درسی که مطالعه می‌کنید یا در الهیات محض به اون رسیدگی می‌کنید یا درباره‌ی آموزه‌ی خدا مطالعه می‌کنید، آموزه‌ی ای هست که غیرقابل درک بودن خدا نامیده میشه.

حالا تقریباً در ابتدا به نظر می‌رسه که شما مطالعه‌تون درباره‌ی خدا رو با یک انکار شروع می‌کنید که میگه: "خُب، ما می‌خوایم مطالعه‌ی چیزی رو شروع کنیم که چیزی در موردش نمی‌دونیم، و نه تنها چیزی در موردش نمی‌دونیم، بلکه نمی‌تونیم چیزی در موردش بدونیم." چون وقتی از اصطلاح: "غیر قابل درک بودن" در گفتگوی عادی استفاده می‌کنیم، منظورمون اینه که درک نکردنیه، غیر قابل درکه، فقط نمیشه اون رو فهمید، فهم ناپذیره.

پس چرا حتی به مطالعه‌ی الهیات ادامه بدیم، اگه از همون ابتدا می‌گید آموزه‌ی خدا اینطوره که خدا خودش غیر قابل درکه؟ خُب، این یکی از اون مواردی هست که یک اصطلاح الهیاتی به طور محدودتر و متمایزتر و دقیقتر از حالتی بکار رفته که معمولاً در سخنان روزانه بکار میره. معنی غیر قابل درک در رابطه با خدا، این نیست که ما نمی‌تونیم چیزی درباره‌ی او بدونیم، بلکه شناخت ما از خدا همیشه محدود خواهد بود، یعنی ما می‌تونیم یک دانش ادراکی از خدا و یک

دانش معنادار از خدا داشته باشیم، اما هرگز حتی در آسمان هم نمی‌تونیم شناختی از خدا داشته باشیم که کاملاً و دقیقاً تمامی وجود خدا رو درک کنیم.

از این لحاظ، ما درباره‌ی جامع بودن از لحاظ کامل یا تکمیل بودن درکمون صحبت می‌کنیم، پس در ابتدا می‌گیم خدا غیر قابل درکه، از این لحاظ که هیچ کدوم از ما درک جامعی از خدا نداریم و نخواهیم داشت.

حالا، یکی از دلایلش این چیزی هست که توسط جان کالون به وضوح در یک عبارت لاتین معروف که او به کلیسا ارائه کرد، بیان شده. این در دو عرصه‌ی متفاوت الهیات بکار رفته و این عبارت هست: "فنیتم نان کپاکس اینفینیتوم"

حالا، حتی این عبارت لاتین، موضوع رو کمی گیج کننده‌تر می‌کنه و می‌تونه به دو روش متمایز تفسیر بشه. این عبارت میگه یک چیز محدود نمی‌تونه یک چیز بی‌کران و نامحدود رو درک کنه و دلیل اینکه میشه به دو روش متفاوت ترجمه کرد، به خاطر این کلمه هست: "کپاکس"، که به دو روش متفاوت میشه اون رو ترجمه کرد. و این دو روش متفاوت اینه: یک، بی‌کران نمی‌تونه محصور بشه، یا محدود نمی‌تونه بی‌کران رو در بر بگیره.

این ساده است، مگه نه؟ اگه من لیوانی داشتم که ظرفیتش ۲۴۰ میلی لیتر بود، این لیوان احتمالاً نمی‌تونست یک میلیون گالن آب یا مقدار بی‌نهایت زیادی از آب رو در بر بگیره، چون فقط گنجایش محدودی داره و محدود نمی‌تونه نامحدود رو در بر بگیره. اما مفهوم دیگه‌ی این کلمه: "کپاکس"، کلمه‌ی "درک کردن" هست و دوباره یعنی درک کامل. پس دوباره، ذهن من محدوده و ذهن محدود من این توانایی یا ظرفیت رو نداره که تمام وجود خدا رو درک کنه. طریق‌های او طریق‌های ما نیست. می‌دونید، کیست که به آسمان صعود کند تا خدا را فرود آورد، و تا به آخر؟ افکار او افکار ما نیست؛ درک کامل او فوق از توان ماست.

حالا اگه قضیه اینه و محدود نمی‌تونه نامحدود رو درک کنه، ما چطوری به عنوان انسانی که محدودیم، می‌تونیم چیزی درباره‌ی خدا یاد بگیریم یا دانش مهم یا معناداری از اینکه خدا کیست داشته باشیم؟ دوباره، من می‌تونم به کالون مراجعه کنم که میگه، بخشی از فیض و رحمت خدا اینه که خدا خودش رو فروتن می‌کنه و به خاطر ما با مخاطب ساختن ما بر اساس اصطلاحات و زبان ما، در واقع با زبان قابل فهمی با ما صحبت می‌کنه؛ دقیقاً مثل والدینی که با نوزادشون به آهستگی صحبت می‌کنند؛ ما اون رو زبان بچگانه می‌نامیم. اما یک چیزی بیان میشه که معنادار و قابل درکه.

پس اولین درکمون درباره‌ی شناختمون از خدا و زبانی که کتاب مقدس درباره‌ی خدا بکار می‌بره، اینه که این زبان، زبان انسانوار انگاری نامیده میشه. اجازه ندید این کلمه‌ی بزرگ و طولانی شما رو بترسونه، چون این در درون خودش کلماتی رو داره که با اون‌ها بسیار آشنا هستید.

شما اصطلاح انسان‌شناسی رو شنیدید، این علم یا مطالعه‌ی موجودات انسانی هست؛ و انسان‌شناسی، به این دلیل انسان‌شناسی نامیده شده که از کلمه‌ی "آنتروپوس" میاد، که کلمه‌ی یونانی برای مرد یا بشر یا انسان هست. و ریخت‌شناسی، مطالعه‌ی قالب‌ها و شکل‌هاست؛ در واقع، هر یک از ما یک شکل جسمانی متمایز داریم؛ میان‌گونه و درون‌دیس و چنین چیزهایی رو داریم. و درک می‌کنیم که تقسیم‌بندی مجدد علم رو داریم که ریخت‌شناسی نامیده میشه. پس انسانوار انگاری، فقط به معنای "در قالب انسانی" هست.

حالا ما این رو به سادگی در زمانی می‌بینیم که خدا در کتاب مقدس با ما صحبت می‌کنه و می‌گه زمین تخت سلطنت اوست، منظورم اینه که آسمان‌ها تخت سلطنت اوست و زمین پای‌انداز اوست، و ما در ذهنمون تجسم یا تصور می‌کنیم که این الوهیت بزرگی که در آسمان نشسته و پاهاش رو روی زمین دراز کرده، زمینی که به عنوان پای‌انداز یا چهارپایه‌ی او بکار رفته. اما امیدوارم هیچ یک از ما واقعاً فکر نکنیم که خدا اینطوریه.

خدا غالباً با استفاده از توصیفات مادی توصیف شده. چیزهایی درباره‌ی چشمان او، سر او، دست راست قدرتمند او، پاهای او، و دهانش و غیره ذکر شده؛ ولی همزمان، کتاب مقدس به ما می‌گه خدا انسان نیست، بلکه روحه و جسمانی نیست. و در عین حال کتاب مقدس با اصطلاحات جسمانی درباره‌ی خدا صحبت می‌کنه. و نه تنها از زبان جسمانی انسانی برای توصیف خدا استفاده می‌کنه، بلکه حتی از زبان عاطفی جسمانی هم استفاده می‌کنه.

این می‌گه خدا از انجام کاری توبه کرد و بعد کتاب مقدس به ما یادآوری می‌کنه که خدا انسان نیست که در واقع توبه کنه، بلکه این‌ها خدا رو با اصطلاحات انسانی در نمونه‌ها و روایت‌های خاص کتاب مقدس توصیف می‌کنند، چون این تنها طریقی هست که می‌تونیم درباره‌ی خدا صحبت کنیم.

ما می‌تونیم بگیم او مالک بهایمی است که بر هزاران کوه می‌باشند؛ آیا ما اینطور تفسیر می‌کنیم که یعنی خدا مزرعه‌دار بزرگی در آسمانه که به زمین میاد و هر چند وقت یکبار در اوکی کورال با ابلیس مشغول به تیراندازی میشه؟ نه، چیزی که این تصویر به ما منتقل می‌کنه، اینه که خدا قدرتمنده، ثروتمنده، خودکفاست، مثل مزرعه دار زمینی که صاحب بهایمی بر هزاران کوهه.

پس ما از زبان انسانوار انگاری استفاده می‌کنیم. کتاب مقدس از زبان انسانوار انگاری یا زبان انسانی برای صحبت درباره‌ی خدا استفاده می‌کند و ما باید خیلی مراقب باشیم، چون کتاب مقدس از یک طرف کلامش رو با استفاده از این قالب‌ها درباره‌ی خدا تأیید می‌کند و بعد به طریق آموزنده‌ی انتزاعی‌تر به ما هشدار می‌دهد که خدا انسان نیست.

حالا گاهی اوقات ما فکر می‌کنیم که وقتی به سراغ زبان الهیاتی تخصصی و انتزاعی میریم، زبان انسانوار انگاری رو رها می‌کنیم. به جای اینکه بگیم خدا صاحب بهایمی بر هزاران کوه می‌باشد، می‌تونم بگم خدا قادر مطلقه؛ و میگم حالا اینجا یک کلمه‌ی عالی رو دارم، یک اصطلاح انتزاعی به معنای "مطلق" - همه، "نیرومند" - "قدرتمند"، و به نظرم شاید به خاطر اینکه الان یک کلمه‌ی مشکل‌تر، انتزاعی و تخصصی دارم، به جایی فراتر و بالاتر از عالم انسانی رفته‌م. نه، هنوز تنها راهی که می‌تونم این کلمه‌ی "مطلق" یا "همه" رو درک کنم، با نقطه مرجع من به عنوان انسان اینه که درک کنم مفهوم "همه" چیه.

وقتی به افراد حاضر در این اتاق نگاه می‌کنم و می‌گم: "همه‌ی افراد این اتاق" - یا درک من از قدرت هست، چون من ذهن خدا رو ندارم. درک من از قدرت به اون شکلی نیست که خدا قدرت رو درک می‌کند. او درک نامحدودی از قدرت داره؛ من درک محدودی از قدرت دارم و خوشبختانه خدا با زبان خودش با ما صحبت نمی‌کند. او با زبان خودمون با ما صحبت می‌کند.

و چون او با تنها زبانی که می‌تونیم درک کنیم با ما صحبت می‌کند، ما می‌تونیم او رو درک کنیم. به عبارت دیگه، کل زبان کتاب مقدسی، انسانوار انگاری هست و کل زبانی که درباره‌ی خداست، انسانوار انگاری هست، چون تنها زبانی که در دسترس داریم، زبان انسانوار انگاری هست، چون ما "آنتروپویی" هستیم؛ ما انسان هستیم.

حالا، به خاطر این محدودیت‌ها که به خاطر این تفاوت و شکاف بین خدای بیکران و انسان محدود بر ما تحمیل شده، کلیسا باید در تعریف طریق‌های متفاوتی که ما خدا رو توصیف می‌کنیم، مراقب می‌بود و من الان تعداد کمی از اونها رو ذکر می‌کنم. یکی از رایج‌ترین طریق‌ها در الهیات برای صحبت درباره‌ی خدا یا توصیف خدا چیزی هست که "ویا نگاتیونیس" می‌نامیم. و "ویا"، اگه به اروپا یا ایتالیا رفته باشید، می‌بینید که معنی کلمه‌ی "ویا" چیه.

من گفتم که ما درباره‌ی طرز بیان صحبت می‌کنیم؛ "ویا دلاروسا" در اورشلیم، "راه اندوه" یا "راه رنج" هست. "ویا"، جاده یا راهه؛ و کلمه‌ی "نگاتیونیس" صرفاً یعنی "نقطه مقابل". پس راه نقطه مقابل، یکی از راه‌های اصلی برای صحبت درباره‌ی خداست.

حالا این چیه؟ خُب، این کاملاً به این معناست که گاهی اوقات ما خدا رو با گفتن چیزهایی که او نیست، توصیف می‌کنیم. و تا حالا گفتیم خدا بیکرانه. خُب، معنی این کلمه چیه؟ این محدود نیست.

ما درک می‌کنیم که محدودیت چیه، چیزی که محدوده، بسته شده و غیره؛ و وقتی درباره‌ی خدا صحبت می‌کنیم، می‌گیم خدا از این لحاظ مثل ما نیست. همه‌ی ما محدودیم، اما خدا محدود نیست. او محدود نیست، او بیکران و نامحدوده. و یکی از شخصیت‌های دیگه که همه‌ی ما مخلوقات در این دنیا داریم، اینه که همگی گاه به گاه تغییر می‌کنند، اگر هیچ چیز دیگه‌ای هم نباشه، ما پیرتر میشیم، و بنابراین تغییرپذیریم، مگه نه؟ چون ما تغییر می‌کنیم یا دستخوش دگرگونی یا جهش‌ها میشیم.

وقتی درباره‌ی خدا صحبت می‌کنیم، چی می‌گیم؟ او تغییرناپذیره؛ یعنی تغییرپذیر نیست. پس در این قسمت می‌بینید که چیزی که درباره‌ی خدا می‌گیم، چیزیه که او نیست.

حالا، بعضی‌ها، یعنی شکاکان می‌گن که فقط همین رو می‌تونید درباره‌ی خدا بگید. اینکه او چه کسی نیست. اما الهیات کتاب مقدس تعلیم میده که علاوه بر صحبت درباره‌ی خدا از طریق نقطه مقابل، دو راه دیگه هم هست که درباره‌ی خدا صحبت می‌کنیم. یکی "ویا امینتیا" هست یا طریق برتری و این زمانی هست که ما مفاهیم یا مراجع شناخته شده‌ی انسانی رو برداشته و اون رو در سطح بینهایت قرار میدیم، مثل کاری که با کلماتی می‌کنیم که قبلاً ذکر کردم، یعنی قدرت مطلق، علم مطلق.

اگه شما درکی از علم یا دانش داشته باشید، و می‌دونید که دانشتون محدوده، و شما دانش کمی دارید، پس شما عالم تقریبی هستید؛ شما عالم مطلق نیستید. ما کلمه‌ی "دانش" یا "علم" رو برمی‌داریم، که در این مورد "علم" هست؛ به بالاترین درجه ارتقا میدیم و برای خدا بکار می‌بریم، یعنی او دانش برتر رو داره. او دانشمند مطلقه؛ حاضر مطلقه. شما در محل حضور دارید، شما در محل حضور دارید، من در محل حضور دارم، اما خدا در همه جا حاضر و کاملاً قدرتمنده و غیره.

پس اینجا این دیدگاه پیشرفته رو می‌سازید که در سطح بینهایت مفاهیمی که می‌تونید با اونها ارتباط برقرار کنید، منعکس می‌کنید و اونها رو به عنوان بخشی از مرجع معمولتون درک می‌کنید و اونها رو به خدا ارجاع میدید. و سومی چیزیه که "ویا افرماتوس" نامیده میشه. من اون رو نمی‌نویسم؛ این صرفاً یعنی "راه تصدیق"، که ما بیانیه‌های خاصی رو درباره‌ی شخصیت خدا

می‌سازیم، یعنی خدا واحده، خدا قدوسه، خدا حاکمه و غیره، و ما به طور مثبت شخصیت‌های خاصی رو به خدا نسبت میدیم و تصدیق می‌کنیم که اینها درباره‌ی او صدق می‌کنه.

حالا چیز دیگه‌ای که در نحوه‌ی صحبت درباره‌ی خدا از لحاظ غیرقابل درک بودن او باید در نظر بگیریم، سه شکل متمایز دیگه از کلام انسانی هست، سه نوع زبانی که کلیسا از لحاظ تاریخی توصیف کرده. اولین نوع، تک معنایی نامیده میشه یا گاهی اوقات تک معنا تلفظ میشه؛ دومی چند معنایی هست؛ و سومی قیاسی هست.

حالا این فرق بین این اصطلاحاته. زبان تک معنا یا تک معنایی یعنی به استفاده از اصطلاح توصیفی اشاره می‌کنه که وقتی برای دو موجود متفاوت بکار میره، دقیقاً یک مفهوم رو داره؛ یک وحدتی در کلام بیان شده وجود داره.

مثلاً، اگه من درکی از محبت خدا داشته باشم و کلمه‌ی "محبت" رو با درکی که به عنوان یک موجود انسانی دارم، در نظر گرفته و بگم محبت خدا دقیقاً مثل محبت منه، در واقع من تک معنایی صحبت می‌کنم، یعنی محبت همون مفهومی رو برای شما داره که برای خدا داره.

اجازه بدید از اصطلاح راحت‌تری استفاده کنم، کلمه‌ی "خوب و نیکو". اگه من بگم خدا نیکوست، آیا دقیقاً منظورم از این کلمه همون چیزیه که در اشاره به یک انسان بکار می‌برم، وقتی می‌گم: "او آدم خوبییه"، یا وقتی درباره‌ی نیکویی خدا صحبت می‌کنم، چیز بیشتری رو در نظر دارم؟

شاید برای نشون دادن اون، یک طریق احمقانه‌تر اینه که بگم من در خانه چند تا سگ دارم، و اگه یک نفر بگه: "آیا اونها سگ‌های خوبی هستند؟" من می‌گم: "بله، اونها سگ‌های خوبی هستند". منظورم از این چیه؟ منظورم از گفتن اینکه سگ من خوبه، همون چیزی نیست که برای گفتن همسایه‌ی من خوبه، بکار می‌برم. وقتی می‌گم سگ من خوبه، منظورم اینه که وقتی صداش می‌کنم، میاد. او سگ مطیع و خانگیه و پای پستچی رو گاز نمیگیره. اما اگه به من می‌گفتید: "خُب، فلان شخص و فلان شخص اینجا چی،" و من می‌گم: "خُب، این شخص مرد خوبییه"، منظورم این نیست که او مطیع و خانگیه و وقتی صداش می‌کنم، میاد و پای پستچی رو گاز نمیگیره.

اصطلاح، "نیکو و خوب"، وقتی در اشاره به انسان بکار میره، معنای ضمنی جدیدی رو در مقایسه با اشاره به یک سگ داره. پس اینجا مفهوم این اصطلاح در بکارگیری برای دو موجود متفاوت، عوض میشه.

حالا، تک معنایی اجازه نمیده چنین تغییری وجود داشته باشه، و نکته‌ی ما اینجا اینه که همونطور که آگوستین گفت: هر چیزی که دربارهی خدا به صورت تک معنایی تأیید شده یا به هر طریقی دربارهی خدا تأیید شده، باید از لحاظ تک معنایی انکار بشه، چون خدا هرگز دقیقاً مثل ما نیست.

چند معنایی زمانی هست که مفهوم یک اصطلاح وقتی برای دو موجود متفاوت بکار میره، اساساً تغییر می‌کنه. مثال من برای این مورد اینه که اگه شما در تئاتر شهر، در یک قرائت مهیج نمایشی شرکت کنید و شاید اچ. جی. ول، اورسان ولز در شهر هست یا چارلز لاگتون یا ریچارد بورتون یا بعضی از نمایش‌نامه نویسان بزرگ هستند و شما برای دیدن قرائت یک بخش از شعر اونها یا چنین چیزی شرکت کردید.

و به خونه برگشتید و ناامید شدید و یک نفر به شما گفت: "خُب، چطور بود؟" و شما گفتید: "خُب، این یک روایت کچل بود." منظور از "یک روایت کچل" چیه؟ شما قطعاً منظورتون این نیست که این روایت هیچ مویی در سر نداشت. منظورتون اینه که یک چیزی کم بود. هیچ چیز زنده و هیجان انگیزی نبود؛ هیچ شور و حرارتی نبود.

و همونطور که چیزی در سر یک انسان کچل کمه، یعنی مو نداره، پس یک چیزی در این قرائت نمایشی کم بود. و این یک گسترده سازی بزرگه. این یک کاربرد استعاری از "کچل" هست، مگه نه؟ و وقتی شما یک چیز رو برای دو موضوع متفاوت بکار می‌برید، از مفهوم اون خیلی دور میشید.

حالا، در یک جایی بین تک معنایی و چند معنایی، چیزی هست که قیاسی می‌نامیم و یک قیاس به این دلیل قیاس نامیده شده که یک نوع ارائه بر اساس تناسبه، جاییکه معنی در تناسب مستقیم با تفاوت بین چیزی که توصیف میشه، تغییر می‌کنه.

این چیزی بود که در سگ خوب، انسان خوب، خدای خوب، به اون اشاره می‌کردم، پس یک پیشرفتی در مفاهیم هست؛ وقتی می‌گیم، خدا خوبه، منظورمون اینه که نیکویی و خوبی او مانند یا شبیه به نیکویی ماست، اما یکی نیست، اما به اندازه‌ی کافی شبیه هست که می‌تونیم به طور معناداری با هم صحبت کنیم.

و اینجا اصل اساسی اینه که اگرچه خدا رو به طور جامع و قابل درک نمی‌شناسیم، اما یک راه معناداری برای صحبت دربارهی خدا داریم، چون خدا با اصطلاحات ما، ما رو مخاطب قرار داده و ما رو به صورت خودش آفریده، پس یک قیاسی بین ما و خدا وجود داره و این راهی رو برای برقراری ارتباط بین خدا و ما ایجاد می‌کنه.